



ویژه نامه

فصل شهید

ویژه نامه مثل شهید (به مناسبت هفته دفاع مقدس) :

شهدای دانشجو معلم استان اصفهان

عاشق شوید زندگی به عشق است

در دل خاک ریز، اشک بریز

طریقت عشاق (رادیو تحریر)

کاری از:

نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تحریر

بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید باهنر اصفهان





مظهر خراسانی



این هشت سال، مظهري از برترین صفاتی است که یک جامعه میتواند به آنها ببالد و از جوانان خودش انتظار داشته باشد. یعنی دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان‌خواهی است، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است. ۱۳۸۸/۰۶/۲۴



شهید حاج سید سلیمان

ما در طول دفاع مقدس موقعی که جنگ بر ما تحمیل شد، موقعی که به ما حمله کردند و آمدند که به اصطلاح انقلاب را از بین ببرند، اسلام را از بین ببرند، هیچ نداشتیم. برادرهایی که در جریان جنگ بودند، می‌دانند که اوایل جنگ چه وضعی داشتیم.



ویژه نامه مثل شهید / نشریه تحریر



دانشجو معلم شهید محمود بیگی

نام پدر: علی اکبر

محل خدمت: بسیج

محل شهادت: عین خوش

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱/۴

سن زمان شهادت: ۲۱ سالگی

محل خاکسپاری: اصفهان

چهره کشیده



زندگی نامه

دهه ی چهل دهه ای بود که بسیاری از یاران دین در آن متولد شدند و این بشارت را خمینی کبیر (رحمه الله علیه) زمانی که در تبعید بود به نزدیکان خود داد و چنین گفت که یارانم هم اکنون در گهواره اند و یا کودکانی در آغوش مادر. و محمود یکی از همان یاران بود که در سال ۱۳۴۰ به دنیا آمد و در خانواده ای متدین رشد و تربیت یافت تا به جایی رسید که یکی از یاران امام شد و به همراه دیگر یاران دست در دست هم کشور را از چنگ اهریمن آزاد ساختند و به دنبال آن برای نجات میهنشان راهی جبهه های جنوب شدند.

او که وجودش سرشار از صفات نیک اخلاقی هم چون ادب، تواضع، مهربانی و پیش سلامی بود به هنگام شنیدن ندای منادی خود را به جماعت مسلمانان می رساند تا نمازش را به جماعت بخواند و اهتمام زیادی می ورزید به شرکت در جلسات عزاداری امام حسین (علیه السلام).

بوی بهار سال ۶۱ هوای میهن را عطر آگین کرده بود. همه جاسازه و گل نمایان بود و عطر و شوق وصال دل های عاشقان را به تلاطم می انداخت و وعده گاه عاشقان این بار منطقه ی عین خوش بود. در حالی که دور روز از بهار می گذشت عملیات فتح المبین آغاز شد و محمود روز سوم عملیات یعنی چهارم فروردین ماه سال ۶۱ به میعادگاهش رسید و به سوی یاران شهیدش شتافت.

وصیت نامه

به نام خدا

(ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب آنان لدنی رحمه انک انت الوهاب) بار پروردگارا ما را به باطل میل مده پس از آنکه به حق هدایت فرمودی و به ما از لطف خویش رحمتی عطا فرما که همانا تویی بخشنده بی عوض و بی منت. سلام بر رهبران توحیدی از آدم تا خاتم و از محمد صلی الله علیه و آله تا صاحب الزمان عجل الله و سلام بر نائب وارث انبیا و امامان خمینی کبیر رهبر جهان اسلام که چون شیر و دلاورانه روزها ندا سر می دهد و شب ها چون جد بزرگوارش امام سجاد به دعا و نیایش خداوند مشغول است و سلام بر شهیدان گلگون کفن بسیج ایران این حامیان دودمان حسین علیه السلام که مانند و غریبانه می جنگند و بسان او شهید می شود و نهال انقلاب را آبیاری می کنند سلام بر برادران روحانی این پیامبران عصرمان پیام های شهیدان را به ملت قهرمان می فهمانند و آنها را از سیاستهای زمانه و تهی مغز آن و روشنفکران اجنبی و منافقین باز می دارند و این پیام من است. هامون انصار تاکی بردگی و اسارت تا کی شرک و کفر تاکی ضلالت و گمراهی آیا هنوز هم وی غم در بغل گرفته و به فکر می کنم گرفتاری آیا در افق کل قرآن می بینیم که چگونه دل شب را می دهد و از صبح صادق سخن می گویند آیا این امواج خروشان فریاد انسان های خمینی گونه را نمی بینی که پشت ابر قدرتهای چپاولگر زمانه را به درد آورده. و چیزی نمی گذرد که فرعونیان زمان گرفتار غذایی خدا خواهند شد و در ظلم و کفر و شرک خود غرق خواهند گشت. آیا هنوز در فکر تلاوت هر آیه های قرآن بر مزار مردگان هستید آیا هنوز باورت نشده (و نرید ان نممن الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الوارثین)

دانشجو معلم شهید عباس غیرتی آرانی

نام پدر: محمد

محل خدمت: بسیج

محل شهادت: هورالعظیم

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۱

سن زمان شهادت: ۱۹ سالگی

محل خاکسپاری: آران و بیدگل اصفهان



زندگینامه

عباس اول آبان ۱۳۴۴ شمسی در خانواده ای مذهبی و متوسط پا به عرصه وجود نهاد. در اولین ساعات تولد ندای قولوا لا اله الا الله تفلحو برگوش یمین و یسارش خواندند که او را برای آینده تاریخ مهیا ساخت. او از همان کودکی علاقه زیادی به ادای فریضه های یومیه داشت از این رو برای اقامه نماز روانه مسجد می شد. در سال ۱۳۴۹ وارد مدرسه شد و دارای هوشی سرشار بود. تحصیلات ابتدائی را در دبستان شهید نوذریان شروع کرد، البته با کار و تلاش فراوان و در سال ۱۳۵۵ به مدرسه راهنمایی شهید علی خدمتی رفت و بلاخره بعد از اخذ دیپلم در مهر ۱۳۶۳ آهنگ جبهه سرداد، بعد از مدتی حضور در جبهه جنگ، در آذر ماه ۱۳۶۳ در آزمون ورودی مرکز تربیت معلم کشور قبول شد، ولی حاضر نشد جبهه دفاع از کشور را رها سازد.

وقتی با اصرار خانواده مواجه شد که به تحصیل در دانشگاه پردازد پاسخ داد: آیا شما که چهار فرزند دارید نمی خواهید یکی از آنها قربانی راه خدا شود! بنابراین، در جبهه جنگ ماند و با سازماندهی در گردان پیاده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در عملیات بدر در منطقه هورالعظیم شرکت کرد و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۲/۲۱ بر اثر اصابت گلوله به پهلویش، به خیل شهدا پیوست.

وصیتنامه

به نام خداوند بخشنده مهربان
«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص»
خدای را شکر می کنم که توانستم راه شهیدان را ادامه دهم و به (معبودم) بپیوندم.
ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله امواتا بل احياء ولكن لا تشعرون
بارالها به درگاهت شکر می کنم که سعادت حقیقی را نصیبم کردی و با حسینیان همراهم کردی و در جبهه راه دادی و هم نوای مجاهدان قرار دادی و مرا از تفکرات و تخیلات بیهوده رهانیدی و از ظلمت به نور رهنمون ساختی و از لهویات دنیا به انوار الهی سوق دادی و شراب عشقت را به من نوشاندی و در زمره کسانی که در راه تو نبرد می کنند قرار دادی.
ای خدا تو می دانی که برای لقاء تو به جبهه آمدم و امیدم جز وصل تو نیست.

یکی درد و یکی درمان پسندد / یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران / پسندم آن چه را جانان پسندد،
و تو دست رد بر سینه امیدواران نمی زنی و آنان را می خوانی.

درد دل خاکریز، اشک بریز

به قلم : فاطمه کاظمی



سلام مادر! سلام گل پسر! سلام فدای قد و بالات بشم! بالاخره برگشتی مادر! تا حالا کجا بودی؟ میدونی همه جارو دنبالت گشتم! با همه رفقات حرف زدم! هر نشونی که داشتم رو رفتم ولی اثری ازت نبود که نبود. حالا بازم خدارو شکر خودت برگشتی! میدونی چند وقته با اون صدای دل نشینت صدام نزدی؟ میدونی چند -وقته راه رفتنت رو ندیدم؟ میدونی چند وقته چشمای قهوه‌ای خوش رنگت رو ندیدم؟ آخ مادر! که این چند وقته پیر شدم. با امروز دقیقاً می‌شد سی و شیش سال و ده ماه و بیست و سه روز! ولی نداشتی بشه! اومدی مادر! اومدی پسر! اومدی قربونت برم! ولی مادر، کو اون قد و بالات؟ کو اون چشمای نازت؟ کو اون موهای خوشگلت که برات شونه می‌زدم و تو هر دفعه می‌گفتی: «نکن مادر من! من دیگه مردی شدم واسه خودم!» تازه سبیل پشت لب‌ت سبز شده بود؛ اونم مثل محصول زمین مشهدی علی، یکی در میون و کم پشت! همون وقتا بود که اومدی گفتی می‌خوام برم!

گفتم نه نمیشه! تو هنوز دهن‌ت بوی شیرمیده! اصرار کردی تا به گریه افتادم. قسمم دادی به مادرم حضرت زهرا (س)! گفتی اون دنیا اگه گفت چرا پسرت رو فدا نکردی تا راه زیارتی پسر رو باز کنی، خودت باید جوابشو بدی. یادته مادر! همونجا بود که اشکم دراومد. با اون قسمت پشتم رو لرزوندی. گفتم حالا من هیچی! آقا تو چیکار می‌کنی؟! یه خنده‌ای کردی و گفتی اون دیگه با شما و رفتی چند روزی مسجد موندی! آقات تا شنید. راستی گفتم آقات! نبودید مادر ببینی این سال‌های آخر چه زجری می‌کشید. هیچ‌کس رو هم نداشتیم یه دکتر ببرتش! مدام چشم به راهت بود. آخرش هم دووم نیاورد و دق کرد. ولی من می‌دونستم می‌ای! می‌دونستم دل مادر رو نمی‌شکنی. ولی مادر چرا نیومدی خونه! میدونی تا گفتن داری می‌ای کل محله رو شربت و شیرینی دادیم با مهین خانوم؟ آره! همون مهین خانوم همسایه! خدا خیرش بده! تو این مدت که نبودی خیلی کمک‌حالم بود. ولی حالا دیگه گل پسر برگشته، شاخ شمشاد مادر برگشته! براش جبران می‌کنیم. خدارو شکر که دوباره دیدمت، چشمم به جمالت روشن شد! مادر سرده‌ته؟ چرا رو تو کشیدی؟ اینجا که سرد نیست! عرق می‌کنی بیرون می‌چایی‌ها! بازار رو تو بردارم. علی مادر! علی جانم! علی اکبرم چرا علی اصغر شدی مادر! قربونت برم! دورت بگردم! حالا تازه شدی مثل بچگی -هات. بغلت می‌کردم، برات لالایی می‌خوندم، بوست می‌کردم، صورتم رو به صورتت می‌چسبوندم. آخ مادر! باشه عزیزم گریه نمی‌کنم! برات لالایی هم می‌خونم! فقط ببخش صدام می‌لرزه! «لالا لالا گل پسته، دیگه بسه غم و غصه/ لالا لالا گل پونه، عزیزم اومده خونه...» آخی! بالاخره خوابیدی مادر؟ بخواب قربون قد و بالات برم! بخواب تا بعد مدت‌هایه دل سیرنگاهت کنم. بخواب تا منم بعد این سال‌ها بتونم یه کم با خیال راحت بخوابم!



دانشجو معلم شهید رضا افتادگان بیدگلی

نام پدر: حسن

محل خدمت: بسیج

محل شهادت: پاسگاه زید

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۷

سن زمان شهادت: ۱۹ سالگی

محل خاکسپاری: آران و بیدگل اصفهان

بچه کشته شد



زندگی نامه

وصیت نامه

رضادر اوّل مرداد ماه ۱۳۴۲ در بیدگل متولد شد. وی پس از طی مراحل کودکی، عازم مدرسه شد. بعد از اخذ دیپلم تجربی، در دانش سرای تربیت معلم قبول شد ولی شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران باعث شد که درس را رها کند و برای خدمت به محرومین جامعه از سوی جهاد سازندگی عازم چابهار (سیستان و بلوچستان) شود. مدتی در بخش پیرسهراب چابهار مشغول خدمت به محرومین بود که در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۱۲ تصمیم گرفت به همراه دیگر دوستان خود از آن جا عازم جبهه جنگ علیه صدام متجاوز در منطقه سوسنگرد و بستان شود. از این که احساس می کرد خانواده علاقه مند به ادامه تحصیل او در دانش سرای تربیت معلم بودند، در نامه ای خطاب به آنان گفت: «اگر منظور، تحصیل علم و اخلاق است انسان باید آن را در جبهه بیاموزد؛ انسان در جبهه ساخته می شود». پس از پایان مأموریت، مدتی را در دانش سرای مشغول تحصیل شد و نزدیکی امتحانات بود که حضرت امام خمینی در پیامی خطاب به جوانان نیاز جبهه را به نیرو اعلام فرمودند که این شهید، امتحانات پایان ترم را رها کرد و داوطلبانه در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۸ عازم جبهه شد. بعد از شرکت در عملیات رمضان (شلمچه)، در شب پنج شنبه ۱۳۶۱/۵/۷ به شهادت رسید.

با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و سلام بر تمامی شهدای اسلام به خصوص شهدای کربلا و تمامی مجروحین و معلولین انقلاب اسلامی ایران. چند کلمه را در این فرصت کوتاه خواستم به عنوان وصیت بنویسم. پروردگارا! ای خدای بزرگ و یکتا، چگونه شکر و سپاس تو را بجای گذاریم در حالی که توبه ما و سربازان امام زمان (ع) و نائب برحقش امام خمینی، منت گذاری تا بتوانند به جبهه های حق علیه باطل بروند و در راه تو قدم بردارند؟ سلام و درود بر تو ای شهید به خون خفته و تو ای خانواده شهید، چه ایثارگونه فرزند دلبندت را تقدیم و تسلیم خدای کردی. بدان که دیگر فرزندان اسلام و یاران مولا صاحب الزمان (عج) نخواهند گذاشت اسلحه خونین جوانان شما بر زمین بیفتد. باید شرق و غرب بدانند که جوانان قهرمان و شهید پرور ایران در حالی به سوی معشوق خود می روند که عاشقان و گل های پرپر شده را بر دوش مردم می بینند که به سوی منزلگه ابدی رهسپارند. آری؛ حزب الله از مرگ نمی هراسد بلکه به این گونه مردن افتخار می کند. گر مردی میان خون باید رفت/ از پای افتاده سرنگون باید رفتی امت شهید پرور، اگر می خواهی در نزد خدا افتخار جاویدان پیدا کنی فقط یک راه می تواند شما را به این هدف بزرگ برساند و آن اطاعت مطلق شما از ولایت فقیه است. تا آن جا که می توانید باید خودتان را با قوانین اسلام منطبق سازید و با پیروی و اطاعت از این قوانین، سیلی محکمی بر گوش منافقین داخلی و مخالفان روحانیت مبارز و با اخلاص بکوبید و آن ها را خفه کنید. هم چنین از شما مردم می خواهم مرا به بزرگواریتان ببخشید و حلال کنید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

دانشجو معلم شهید سید حسن روشنایی

نام پدر: سید احمد

محل خدمت: سپاه پاسداران

محل شهادت: بانه

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۸/۱

سن زمان شهادت: ۲۵ سالگی

محل خاکسپاری: نجف آباد اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم



وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحيم
الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا.
به نام خدا و به یاد خدا و با کلامی از کتاب خدا شروع می‌کنم، خداوند! چنان موهبتی به من عطا کن که یک قطره از دریای رحمتت شامل عالم شود، خداوند! ما غرق گناهیم و تو دریای رحمت خداوند! این بنده حقیرت را که غرق گناه است قبول کن و مرا جزء بندگان خالصت قرار بده. ای امت قهرمان بهوش باشید که هنوز دست جنایتکار آمریکا در حال توطئه است و آگاه باشید که هنوز کسانی هستند که بانام اسلام ضربه بر پیکر اسلام می‌زنند و اسلام فقهاتی را به انحراف می‌کشانند آیا می‌دانید فرزندان این شهدا منتظر جواب خون پدرانشان هستند آیا می‌دانید هنوز آه فرزندان یتیم شهداء گوشه‌های جامعه را می‌لرزاند، پس چرا جواب خون شهداء را نمیدهید؟ انتظار دیگر بس است بهوش باشید و مگذارید اسلام را به انحراف بکشانند ای امت قهرمان دو یار امام آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی را فراموش نکنید که امروز جامعه ما احتیاج به این پاکان دارد اینانند که نمی‌گذارند خدشه بر پیکر اسلام وارد شود جامعه اسلام چه در داخل و چه در خارج امروز آفاتی دارد آفاتی که از ریشه انقلاب شروع کرده‌اند که نتیجه آن شاید سالهای دیگر به ثمر برسد اما آفات داخلی خطرناکتر از آفات خارجی است حرکت آنها از درون انقلاب و از فرهنگ آن شروع شده که امیدوارم این آرزو را به گور ببرند.

زندگی‌نامه

سید حسن در نیمهٔ رمضان و هم‌زمان با سالروز میلاد امام حسن مجتبی (ع) روشنایی‌بخش خانواده‌اش شد. محیط معنوی خانواده برایش پیش زمینه‌ای شد تا از کودکی با معارف اسلام خو بگیرد. در کنار درس و قرآن و مطالعهٔ کتاب، در امور کشاورزی و گاه در ادارهٔ مغازه، کمک حال پدرش بود. دورهٔ دبیرستانش مصادف شده بود با انقلاب و روشنگری اذهان خفته. با مطالعهٔ کتاب‌های مذهبی و افشاگرانه، پی به ماهیت رژیم طاغوت برد و به مبارزه برخاست که این مبارزه منجر به دستگیری‌اش در سال ۱۳۵۴ شد. با مقاومت سرسختانه، مدتی پس از شکنجهٔ جسمی و روحی آزاد شد و ساواک نتوانست سر نخ‌ای از مبارزات مخفیانه‌اش به دست آورد. او همیشه سعی می‌کرد از مسائل داخلی و خارجی مطلع باشد. تحصیلاتش را تا مقطع فوق دیپلم در رشتهٔ آموزش ابتدایی تربیت معلم شهید باهنر اصفهان ادامه داد. سال ۱۳۵۶ که به سربازی اعزام شد، در واقع فرصت خوبی بود برای خودسازی او. با شروع زمزمه‌های انقلاب، سربازان را با کارهای ضد مردمی رژیم آشنا می‌کرد و با سرپیچی از دستور فرماندهان، اعتراض خود را نشان می‌داد. این اقدامش باعث آزار و شکنجهٔ او شد. با شدت گرفتن مبارزات مردمی در اواخر حکومت پهلوی، جزء اولین سربازانی بود که با شنیدن فرمان امام خمینی از محل خدمتش فرار کرد. با چند تن از سربازان هم دوره‌اش، گروه منسجمی را تشکیل دادند که تا پیروزی انقلاب به کار تظاهرات، تکتیر و پخش اعلامیه‌ها و نوارهای امام پرداختند.

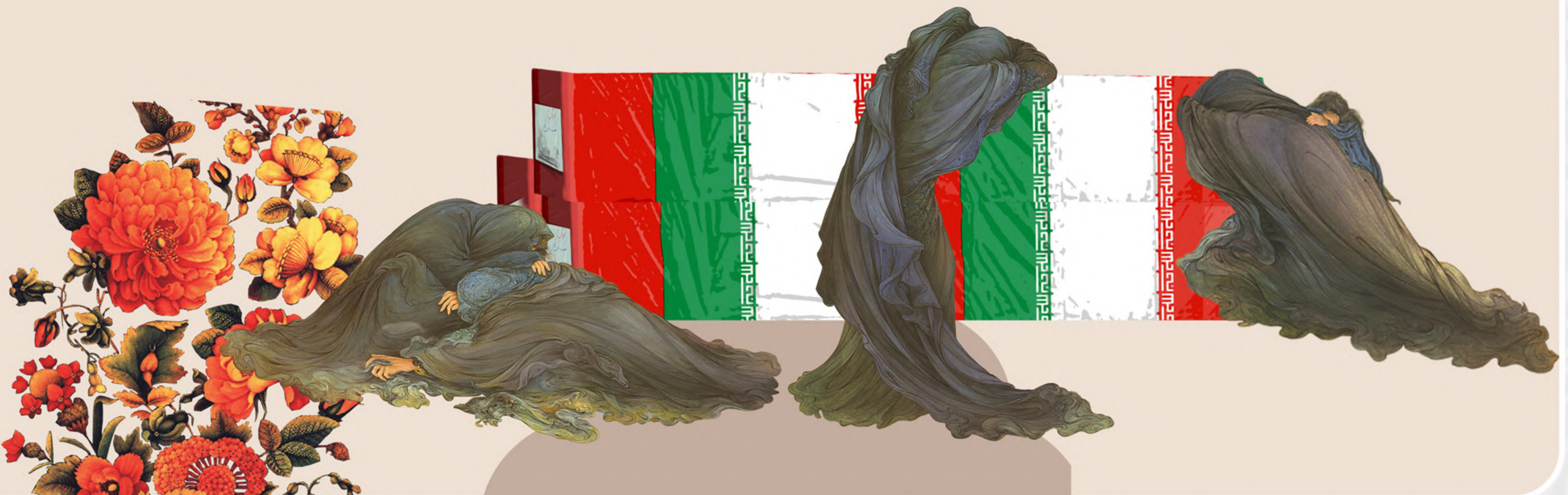


انا الی الله الراغبون

سپس (قسم) به جنون- این رهایی مطلق که در طریقت عشاق اولین قدم است.. که این جنون ظریف زیبا، این آدمکش انسان پرور، این پر پرواز پرستوهای کوچ کرده از دنیا، این موصول عاشق به معشوق، این لَبیک قرای مخلوق در همه جا، هر جا که نامش دفاع مقدس بود و نشانی از بوی خاک و خاکریز و هشت سال که نه؛ هشتاد سال جان فدایی و جان فشانی داشت، تلولومی کرد.

آری؛ جنون عاشقی را در وجب به وجب آن خطه‌ای که با شبیخون‌ها طلوع می‌کرد و با انفجار مین‌های صحرایی، غروب می‌کرد قابل لمس بود و نه تنها در پشت خط مقدم‌ها؛ که در دل اعداد جابه‌جا شده شناسنامه‌ها و شناسنامه‌های یتیم شده‌ی فرزندان جنگ، در نامه‌های نرسیده به دست دختر و خواب‌های شهادت پدر، در تن بی سر محمد مهدی‌ها و سر لبیک گویان علی اکبر‌ها، در مادری که برای شهادت فرزندش سجده کرد و در پسری که سجده‌وار به شهادت رسید؛ در فریاد کودکان بمباران خونین شهر ایران تا خفگی کودکان خاموش شده‌ی بمباران شیمیایی سردشت، در هجوم تیرها و ترکش‌ها، نابرابری تانک‌ها و تفنگ‌ها، رنج فراق اسرا، گمنامی فرزندان روح الله، شهادت بی وقفه بازیکنان تیم آزادی تا آزادی آزاده‌ها، در بغض دلتنگی بازمانده‌ها و باز ماندن من و ما از این غافله عاشق‌ها. آری در دل این همه دل باختگی و دلدادگی، می‌توان حس اش کرد.

اما امروز ما، بانی این رسالتیم؛ بانی این گونه عاشق شدن و عاشق رفتن، اینگونه ماندن و مانا شدن. اینجاییم برای دوباره کربلا آفریدن، برای صدای غواصان مدفون در زمین و خلبانان آتش گرفته در آسمان، برای آنها که از سیم خاردار نفس رد شدند؛ تا نفس‌شان فدایی سیم خاردار زمینی شود؛ برای پیکر گمنام باکری‌ها و هادی‌ها و پیکر سلاخی شده شوقی‌ها و فراهانی‌ها، برای شیرزنان حماسه و جنگ، برای رزمنده‌های دیروز و گمنامان امروز، برای خط مقدمی‌ها و پشت خطی‌ها، برای این رود خون در تاریخ ایران که تا آخرین رج از استخوانمان را معطر عشق می‌کند؛ مشوق حسینی شدن، منور حسینی ماندن و مصور حسینی رفتن.





رادیو تحریر

پادکست هفته دفاع مقدس

گوینده: سید رضا موسوی

نویسنده: پریسا گیلانی

تدوینگر: سیده راحله خاقانی



تحریر



دانشجو معلم شهید محمد حسین مومنیان



نام پدر: ماشاء الله

محل خدمت: بسیج

محل شهادت: شلمچه

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۳/۴

سن زمان شهادت: ۲۲ سالگی

محل خاکسپاری: کاشان اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم



زندگی‌نامه

شهید محمد حسین مومنیان نجار نهم مهرماه ۱۳۴۵ در کاشان به دنیا آمد. پدرش کشاورز و مادرش خانه دار بود.

دوران کودکی محمد حسین مشحون از خاطرات شیرین و بیاد ماندنی است و ترنم شیرین زبانی‌های کودکانه اش در دوران طفولیت گوش نواز گوش جان و خاطرات شیرینی که از خود برجای نهاده است چون نسیمی دلنواز، نواز شگر جسم و روح خانواده اش می باشد.

وی در سال ۱۳۵۲ در دبستان ابتدایی آیت اله یثربی (ره) ثبت نام کرد و در طول پنج سال تحصیل در این دبستان یکی از ممتازترین و منضبط ترین دانش آموزان مدرسه بود. در سال ۱۳۵۷ برای تحصیل در مدرسه راهنمایی شهید مدرس ثبت نام کرد. در این سال اکثر مدارس به علت راهپیمایی‌های مردم، به تعطیلی کشیده می شد و شهید نیز با وجود سن کم و جثه کوچک در اکثر تظاهرات و راهپیمایی‌ها فعالانه شرکت می کرد و چندین بار به واسطه استنشاق گازهای اشک آور مزدوران رژیم پهلوی مصدوم گشت. در یکی از راهپیمایی ها که مردم و ماموران شاه درگیر شدند و مردم مجبور به فرار شدند و ماموران نیز دست به تعقیب و دستگیری آنها می زدند. در این میان محمد حسین در حال فرار، سریع به داخل خانه ای پریده و به پشت بام گریخته و خود را داخل پشه بند کرده و پتویی بر سر کشید. ماموران نتوانستند او را پیدا کنند و بازگشتند. این کار محمد حسین تعجب صاحب خانه را که پس از رفتن ماموران دنبال او می گشت، برانگیخت.

وصیت‌نامه

زندگی دارای یک مرتبه یک درجه نیست درجات و حیات زندگی مختلف است مرکز باید بکوشد به درجه برسد که در آن رضای پروردگار است شب و روز باید کار کنیم شب و روز باید در غم موجودیت این امت و نگهبانی از این استقلال از این بازگشت به خویشتن و به هویت اجتماعی خویش یعنی هویت اسلامی مان باشیم. در طریق حرکت و تلاش باید به گوشتیم از امامت و رهبری الگو بگیریم و در جهت حرکت کنیم که حامی حاکمیت الله در آن مطرح است انسان آزاد است ولی در چارچوب حدود الله و در میزان قوانین الهی تعالیم مکتب باید به همه شئون جامعه و مردم نفوذ داشته باشد مسلمان ها باید به صورت امت واحده جهانی در آیند هرگز به خواهد هر نوع وحدتی دیگر را جایگزین این وحدت عقیدتی دینی و این وحدت اسلامی و یکپارچگی جهان کند از اسلام منحرف است. برادران و خواهران هر قدر مومن تر و مخلص تر و فداکاران تر و آگاهانه تر عمل بکنیم سرافراز ترین انتظار شهدا این است که جامعه ما باید متخلق به اخلاق الهی باشد ملاک این است که به درجه برسیم آن اگر مکم عند الله اتقیکم حاکم باشد.

همه خصوصیات اخلاقی اسلام را در مجموعه انجمن ایجاد کنید یعنی یک فرد خود نمی تواند همه خصوصیات اخلاقی را داشته باشد افراد مختلف مجموعه همه خصوصیات اخلاقی را به انجمن بیاورند تا انجمن نشان دهنده خصوصیات اخلاق اسلامی باشد.



شهید دانشجو معلم حسن حقوقی

فرازی از وصیت نامه شهید



«بسم الله الرحمن الرحيم»

«ولا يقولوا لمن يقتل في سبيل الله امواتا بل احياء و لكن لا تشعرون»

کسی را که در راه خدا کشته شد مرده نپندارید بلکه او زنده و جاوید است و لیکن شما این حقیقت را نخواهید یافت. درحالیکه چند ساعتی دیگر به آغاز عملیات باقی نمانده و با عجله تمام و بنابر وظیفه شرعی که بعهدهام هست اقدام به نوشتن وصیت نامه می کنم شاید برای پنجمین بار باشد که این کادر را تکرار می نمایم دفعات قبل دوستانی که با من بودند آنها نیز اقدام به چنین کاری می کردند و بعد از عملیات بعضی از آنها راه سعادت را می پیمودند و به حیات آخرت هجرت می نمودند اکنون نیز این واقعه بار دیگر در شرف تکرار است بسیاری دارند وصیت نامه می نویسند و بعد از عملیات آنها یا بعضی از آنها به لقاء الله می پیوندند. خدایا اگر من لیاقت دارم جزء آن هائی باشم که برای آخرین بار وصیت نامه می نویسم خدایا از تو می خواهم که شهادت را با شناخت واقعی نصیبم گردانی و اگر می دانی که هنوز عاشق تو نشده ام و ناخالصی دارم و لیاقت شهادت را هنوز پیدا نکرده ام بگذار بمانم تا با رضای کامل از دنیا بروم خدایا اگر در انجام فرمان تو نافرمانی نمودم مرا ببخش ولی من برای رضای تو به جبهه آمدم چون می دیدم که اسلام به من و به جوان هایی مثل من احتیاج دارد خدایا اسلام را دیدم که دوباره در کشورم به رهبری امام عزیز زنده گشته و وقتی دیدم دشمنان اسلام سر به مخالفت برداشته و به جنگ آمده اند به جبهه آمدم تا نگذارم اسلام بار دیگر بمیرد و اما خطاب به مادر عزیزم می گویم مادر افتخار کن که میدانم می کنی که فرزندان و امانتی را که خداوند به تو داده بود در راه خودش به او برگرداندی به مادران دیگر می گویم امانتهائی را که در پیش خود دارند به صاحب اصلیش برگردانند به فامیلم صبر و استقامت توصیه می کنم به بعضی از دوستانم ایمان و تقوی را بعضی دیگر خلوص، صفا، مردانگی و هدف را و به بعضی محکم نمودن پشت جبهه را و به بعضی آمدن در جبهه و جنگیدن را در مجموع به همه آنها ادامه راهم را توصیه می کنم در پایان این نکته را متذکر می شوم که برای من تا می توانید نماز بخوانید و روزه بگیرید. و اگر احیانا و اگر

احیانا کسی از من طلب پول دارد ادا نمایند. از دور دست مادرم و فامیل و تمام

دوستانم را می بوسم و به آنها می گویم که برای شما ما به افتخار است که من شهید شدم و این را بدانید اکنون که عازم عملیات هستم از هیچ شخصی ناراحت و ناراضی نیستم و امیدوارم همه نیز از من راضی باشند.



کجاست پسر شهیدان خدایا

ویژه نامه نشریه دانشجویی تحریر

مثل شهید ، مهر ماه ۱۴۰۲

کجاست پسر شهیدان خدایا

دانشجو معلم شهید رضا افتادگان بیدگلی

نام پدر: حسن
محل خدمت: بسیج
محل شهادت: پاسگاه زید
تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۷
سن زمان شهادت: ۱۹ سالگی
محل خاکسپاری: آران و بیدگل اصفهان

زندگینامه

رضادر اول مرداد ماه ۱۳۴۴ در بیدگل متولد شد. بعد از اخذ دیپلم وی پس از طی مراحل کودکی، عازم مدرسه شد. بعد از اخذ دیپلم تجربی، در دانش سرای تربیت معلم قبول شد. ولی شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران باعث شد که درس را رها کند و برای خدمت به محرومین جامعه از سوی جهاد سازندگی عازم چابهار (سیستان و بلوچستان) شود. مدتی در بخش پیرسهراب چابهار مشغول خدمت به محرومین بود که در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۱۲ تصمیم گرفت به همراه دیگر دوستان خود از آن جا عازم جبهه جنگ علیه صدام متجاوز در منطقه سوسنگرد و بستان شود. از این که احساس می کرد خانواده علاقه مند به ادامه تحصیل او در دانش سرای تربیت معلم بودند، در نامه ای خطاب به آنان گفت: «اگر منظور، تحصیل علم و اخلاق است انسان باید آن را در جبهه بیاورد؛ انسان در جبهه ساخته می شود». پس از پایان مأموریت، مدتی را در دانش سرای مشغول تحصیل شد و نزدیکی امتحانات بود که حضرت امام خمینی در پیامی خطاب به جوانان نیاز جبهه را به نیرو اعلام فرمودند که این شهید، امتحانات پایان ترم را رها کرده و داوطلبانه در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۸ عازم جبهه شد. بعد از شرکت در عملیات رمضان (شلمچه)، در شب پنجشنبه ۱۳۶۱/۵/۷ به شهادت رسید.

وصیتنامه

با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و سلام بر تمامی شهدای اسلام به خصوص شهدای کربلا و تمامی مجروحین و معلولین انقلاب اسلامی ایران. چند کلمه را در این فرصت کوتاه خواستم به عنوان وصیت بنویسم. پروردگارا! ای خدای بزرگ و بختا، چگونه شکر و سپاس تو را بجای گذاریم در حالی که تو به ما و سر بزرگان امام زمان (عج) و نائب برحقش امام خمینی، منت گذاردی تا بتوانند به جبهه های حق علیه باطل بروند و در راه تو قدم بردارند؟ سلام و درود بر تو ای شهید به خون خفته و توای خانواده شهید، چه ایثارگونه فرزند دلبندت را تقدیم و تسلیم خدای کردی. بدان که دیگر فرزندان اسلام و یاران مولا صاحب الزمان (عج) نخواهند گذاشت اسلحه خونین جوانان شما بر زمین بفتند. باید شرق و غرب بدانند که جوانان قهرمان و شهید پرور ایران در حالی به سوی معشوق خود می روند که عاشقان و گل های پرپر شده را بر دوش مردم می بینند که به سوی منزلت که ادبی رهسپارند. آری، حزب الله از مرگ نمی هراسد بلکه به این گونه مردن افتخار می کند. گر مردی میان خون باید رفت از پای فتاده سرنگون باید رفت ای امت شهید پرور، اگر می خواهی در نزد خدا افتخار جاودیدان پیدا کنی فقط یک راه می توانی شما را به این هدف بزرگ برسانی و آن اطاعت مطلق شما از ولایت فقیه است. تا آن جا که می توانید باید خودتان را با قوانین اسلام منطبق سازید و با پیروی و اطاعت از این قوانین، سبیل محکم بر گوش منافقین داخلی و مخالفان روحانیت مبارز و با اخلاص بگویید و آن ها را خفه کنید. هم چنین از شما مردم می خواهم مرا به بزرگوار یتان ببخشید و حلال کنید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

شهادتنامه

این هشت سال، مظهري از برترین صفاتی است که یک جامعه میتواند به آنها ببالد و از جوانان خودش انتظار داشته باشد. یعنی دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان خواهی است، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است. ۱۳۸۸/۰۶/۲۴

شهادتنامه مثل شهید / نشریه تحریر

